

۳۶ - اصل دین و ضرورت تجدید آن و نیز مضار بیبدینی وهم فرضیت حفظ دین بر دول و علماء و رؤساء

از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قوله الاعلی: ان الذين اوتوا بصائر من الله يرون حدود الله السبب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم و الذی غفل انه من همج و رعاع انا امرنا کم بکسر حدودات النفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی انه لروح الحيوان لمن في الامکان ... ان الذين نكثوا عهد الله في اوامره و نکصوا على اعقابهم اولئك من اهل الضلال لدى الغنى المتعال ... انا ربيناكم بسياط الحكمة و الاحکام حفظا لانفسکم و ارتفاعا لمقاماتکم كما يربى الاباء ابناءهم لعمری لو تعرفون ما اردناه لکم من اوامرنا المقدسة لتفدون ارواحکم لهذا الامر المقدس العزيز المنيع ... و المخلصون يرون حدود الله ماء الحيوان لاهل الاديان و مصباح الحكمة و الفلاح لمن في الارضين و السموات ... يا اهل الهباء تمسکوا بحبل العبودية لله الحق بها تطهر مقاماتکم و تثبت اسماءکم و ترتفع مراتبکم و اذکارکم ... قل الحرية التي تنفعکم انها في العبودية لله الحق ... ان الحرية تنتهي عواقبها الى الفتنة التي لا تخمد نارها كذلك يخبرکم المحصى العليم فاعملوا ان مطالع الحرية و مظاهرها هي الحيوان للانسان ينبغي ان يكون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه و ضرر الماکرين ان الحرية تخرج الانسان عن شئوون الادب و الوقار و تجعله من الازدلين فانظروا الخلق كالانعام لا بد لها من راع ليحفظها ان هذا لحق يقين انا نصدقها في بعض المقامات دون الآخر انا كنا عالمين قل الحرية في اتباع اوامری لو انتم من العارفين لو اتبع الناس ما نزلناه لهم من سماء الوحي ليجدن انفسهم في حرية مبحثه طوبى لمن عرف مراد الله فيما نزل من سماء مشيئة المهيمنة على العالمين .

و از آنحضرت در کلمات فردوسیه است قوله الاحلی او است دانای یکتا که در اول دنیا بمقرات معانی ارتقاء جست و چون باراده رحمانی بر منبر بیان مستوی بدو حرف فرمود از اول بشارت وعد ظاهر و از ثانی خوف وعید و از وعد و وعید بیم امید باهر و باین دو اساس نظم عالم محکم و بر قرار تعالی الحکیم ذوالفضل العظیم .

کلمة الله در ورق دوم از فردوس اعلی ذکر نمودیم این است قلم اعلی درین حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی ملوک و سلاطین و روساء و امراء و علماء و عرفا را نصیحت میفرماید و بدین و بتمسک بآن وصیت مینماید آنست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرات و جسارت شده براسستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالآخره هرج و مرج است اسمعوا یا اولی الابصار ثم اعتبروا یا اولی الانظار قوله الاحلی باید سلاطین ایام و علمای انام بدین تمسک نمایند چه که او است علت ظهور خشية الله فیما سواه .

و در لوح اشراقات است قوله الابهی اهل ثروت و اصحاب عزت و قدرت باید حرمت دین را باحسن ما یمکن فی الابداع ملاحظه نمایند دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خشية الله ناس را بمعروف امر و از منکر نهی نماید اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند هر آگاهی بر آنچه ذکر شد گواهی داده و میدهد .

و در لوح دنیا است قوله الامنع در اصول و قوانین باری در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور و لکن خوف از آن ناس را در ظاهر از اعمال شنیعه نا لائقه منع مینماید اما امری مع در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است خشية الله بوده و هست او است حارس حقیقی و حافظ معنوی باید بآنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسک جست و تشبث نمود طوبی لمن سمع ما نطق به قلبي الاعلی و عمل بما امر من لدن آمر قدیم یا حزب الله وصایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید کلمه الهی بمتابه نهال است مقرر و مستقرش افئده عباد باید آنرا بکوثر حکمت و بیان تربیت نمایند تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد .

و در مکنونه است قوله الاعز رأس الدین هو الاقرار بما نزل من عند الله و الاتباع لما شرع فی محکم کتابه .

و در لوحی دیگر قوله الاحلی الیوم آنچه ناس را از آرایش پاک نماید و بآسایش حقیقی رساند آن مذهب الله و دین الله و امر الله بوده کذلک انهمر غیث البیان من سماء العرفان فضلا عليك اشکروا قل لک الحمد یا محبوب العارفين .

و از حضرت عبد الهاء در رساله سیاسیه است قوله المبین هیئت اجتماعیه بشریه بالطبع محتاج روابط و ضوابط ضروریه است چه که بدون این روابط صیانت و سلامت نیاید و امنیت و سعادت نیابد عزت مقدسه انسان رخ ننماید و معشوق آمال چهره ننگشاید کشور و اقالیم آباد نگردد و مداین و قری ترتیب و تزیین نیابد عالم منتظم نشود آدم نشو و نما نتواند راحت جان و آسایش وجدان میسر نگردد منقبت انسان جلوه نکند شمع موهبت رحمان نیفرودز حقیقت انسان کاشف حقایق امکان نگردد و واقف حکمت یزدان نشود فنون جلیله شیوع نیابد و اکتشافات عظیمه حصول نپذیرد مرکز خاک مرصد افلاک نشود و صنایع و بدایع حیرت بخش عقول و افکار نگردد شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوه بخار اقطار آفاق را مواصلت ندهد و این ضوابط و روابط که اساس بنیان سعادت و بدرقه عنایت است شریعت و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و صیانت هیئت بشریه است و چون بحث دقیق نمائی و ببصر حدید نگری مشهود گردد که شریعت و نظام روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاء است و الّا نظام هیئت اجتماعیه نگردد و علت آسایش و سعادت جمعیت بشریه نشود چه که هیئت عمومیه بمتابه شخص انسان است چون از جواهر فردیه و عناصر مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته است بالضروره معرض اعراض و مطرح امراض است و چون از علل و خلل طاری گردد طبیب حاذق و حکیم فائق تشخیص مرض دهد و بتشریح عرض پردازد و در حقایق و دقایق علت و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتایج و وسائط و حوائج تحری نماید و جزئیات و کلیات را فرق و تمیز دهد پس تفکر نماید که تقاضای اینمرض چیست و مقتضای این عرض چه و بمعالجه و مداوا پردازد ازینمعلوم شد که علاج شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقیقت طبیعت و مزاج و مرض است بهمچنین هیئت اجتماعیه و هیکل عالم معرض عوارض ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است شریعت و نظام و احکام بمتابه دریاق فاروق و شفاء مخلوق است پس شخص دانائی تصور توان نمود که بخودی خود بععل

مزمه آفاق پی برد و بانواع امراض و اعراض امکان واقف گردد و تشخیص اسقام عالمیان تواند و تشریح آلام هیئت جامعه انسان داند و سر مکنون اعصار و قرون کشف تواند تا بروابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء پی برد و نظام و قوانینی وضع نماید که علاج عاجل باشد و دواي کامل شبهه نیست که ممتنع و مستحیل است پس معلوم و محقق شد که واضع احکام و نظام و شریعت و قوانین بین انام حضرت عزیز علام است چه که بحقایق وجود و دقائق کل موجود و سر مکنون و رمز مصون اعصار و قرون جز خدای بیچون نفسی مطلع و آگاه نه این است که زا کون ممالک اروب فی الحقیقه نتایج افکار چند هزار سال علمای نظام و قانون است با وجود این هنوز نا تمام و ناقص است و در حیز تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل چه که دانایان سابق پی بمضرت بعضی قواعد نبرده و دانشمندان لا حق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعدیل و بعضی را تصدیق و برخی را تبدیل نموده و مینمایند .

و از آنحضرت در مفاوضات است قوله العزیز حقایق نوع انسان مختلف است و آراء متباین و احساسات متفاوت و این تفاوت آراء و افکار و ادراکات و احساسات بین افراد نوع انسان منبعث از لوازم ذاتی است زیرا تفاوت در مراتب وجود کائنات از لوازم وجود است که منحل بصور نا متناهی است پس محتاج بیک قوه کلیه هستیم که آن غالب بر احساسات و آراء و افکار کل گردد و بآن قوه این اختلاف را حکمی نماند و جمیع افراد را تحت نفوذ وحدت عالم انسانی آرد و این واضح و مشهود است که اعظم قوه در عالم انسانی محبة الله است ملل مختلفه را بظل خیمه یگانگی آرد و شعوب و قبائل متضاده و متباغضه را نهایت محبت و ایتلاف بخشد .

و در خطابه در کنیسه یهود در سانفرانسیسکو است قوله العزیز اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است ... دین انسان را حیات ابدی دهد دین خدمت بعالم اخلاق نماید دین دلالت بسعادت ابدیه کند دین سبب عزت قدیمه عالم انسانی است دین سبب ترقی جمیع ملل است .

و در سفر نامه امریکا قوله العزیز اعمال خیریه چون ممدوحیت پیدا کرده لذا نفوس محض شهرت و جلب منفعت خود و تحسین خلق عمل خیر میکنند اما این سبب استغناء از تعالیم انبیاء نمیشود زیرا اخلاق روحانیه سبب تربیت فطری و ترقی ذاتی است که نفوس بجان یکدیگر را نصرت و حمایت نمایند محض خدا و اداء فریضه عبودیت و انسانیت نه محض شهرت و ممدوحیت .

و در رساله سیاسیه است قوله المحکم المتین بعض سبک مغزان که تعمق و تدبر در اس اساس ادیان الهیه ننموده اند و روش بعض مدعیان کاذبانه تدین را میزان قرار داده کل را بآن قیاس نمایند ازینجهت ادیان را منافی ترقی عموم انگاشته اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و سبب بغض و عداوت کلیه بین افراد بشریه شمرده اند و این قدر ملاحظه ننموده اند که اساس ادیان الهی را از اعمال مدعیان دیانت ادراک نتوان نمود چه که هر امر خیری که در ابداع شبه آن متصور نه قابل سوء استعمال است مثلا اگر سراج نورانی در دست جهلای صهبیان و نا بینایان افتد خانه نیفرزد و ظلمت مستولیه زائل نگردد

بلکه خانه و خود را هر دو بسوزاند درینصورت میتوان گفت سراج مذموم است لا والله سراج هادی سبیل و نور دهنده شخص بصیر است لکن ضریر را آفتی است عظیم از جمله منکران دیانت شخصی بوده و لترنام از اهل فرانسه و کتب عدیده در ادیان تصنیف نموده که مضامینش سزاوار ملعبه صبیان بیخردان است این شخص حرکات و سکنات پاپ را که رئیس مذهب کاتولیک است و فتن و فساد رؤسای روحانیه ملت مسیح را میزان قرار داده بر روح الله زبان اعتراض گشوده و بعقل سقیم ملتفت معانی حقیقیه کتب مقدسه الهیه نگشته بر بعضی کتب منزله سماویه محذورات و مشکلات بیان کرده ... این معلوم و واضح است که اعظم وسائط فوز و فلاح عباد و اکبر وسائل تمدن و نجات من فی البلاد محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد نوع انسانی است و هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق متصور و میسور نگردد و در عالم اکمل وسائل الفت و اتحاد دیانت حقیقیه الهیه است .

و در مفاوضات است قوله المحبوب تغییر احوال و تبدل و انقلاب زمان از لوازم ذاتیه ممکنات است و لزوم ذاتی از حقیقت اشیاء انفکاک ندارد مثلاً انفکاک حرارت از آتش رطوبت از ماء شعاع از شمس محال و ممتنع است زیرا لزوم ذاتی است و چون تغییر و تبدل حال از لوازم ممکنات است لهذا احکام نیز بسبب تبدل و تغییر زمان تبدیل شود مثلاً در زمان موسی مقتضی و مناسب حال شریعت موسویه بود و چون در زمان حضرت مسیح آنحال تبدل و تغییر یافت بقسمی که دیگر شریعت موسویه مناسب و موافق عالم انسانی نبود لهذا نسخ گردید چنانچه حضرت روح سبت را شکست و طلاق را حرام فرمود و بعد از حضرت مسیح حواریون اربعه من جمله پطرس و پولس حیوانات محرمة تورات را تحلیل کردند ماعدای لحم مخنوق و قرابین اصنام و خون و همچنین زنا این احکام اربعه را باقی گذاشتند بعد پولس لحم مخنوق و ذبائح اصنام و دم را نیز حلال نمود و تحریم زنا را باقی گذاشت .

چنانکه پولس در آیه چهاردهم از فصل چهاردهم از رساله خود باهل رومیه مینویسد من میدانم و معتقدم برب مسیح که هیچ چیز نجس العین نیست بلکه هر چیز نجس است بجهت آنکس که نجس میشمرد و همچنین در آیه پانزدهم از فصل اول از رساله پولس بطیطوس مذکور جمیع اشیاء بجهت پاکان پاک است و از برای نا پاک چیزی پاک نیست زیرا آنان کل نجس اند حتی عقول و ضمائر شان حال این تغییر و تبدل و نسخ بجهت آن بود که عصر مسیح قیاس بعصر موسی نمیشد بلکه حال و مقتضی بکلی تغییر و تبدل یافت لهذا آن احکام منسوخ گردید زیرا وجود عالم مانند انسان است و انبیاء و رسل الهی طبیبان حاذق شخصی انسانی بر حالت واحده نماند امراض مختلفه عارض گردد و هر مرض را علاجی مخصوص پس طبیب حاذق هر علل و مرض را معالجه واحده ننماید بلکه بمقتضای اختلاف امراض و احوال ادویه و علاج را تغییر دهد ... ملاحظه نمائید آیا شریعت تورات درینعصر و زمان ممکن الاجرا است لا و الله بلکه مستحیل و محال است پس لابد خداوند متعال آنشریعت تورات را در زمان مسیح نسخ فرمود و همچنین ملاحظه نمائید که غسل تعمید در زمان یوحنا معمدان سبب تذکر و تنبه نفوس بود تا از جمیع گناهان توبه نمایند و منتظر ظهور ملکوت مسیح گردند اما درین ایام در آسیا کاتولیک و ارتودکس اطفال شیر خوار را درین آب مخلوط بروغن زیتون غوطه دهند بقسمی که بعضی ازین اطفال ازین زحمت مریض

گردند و در وقت تعمید بلرزند و مضطرب شوند و در جای دیگر آب تعمید قسیس بپیشانی بپاشد و اطفال چه شق اول و چه شق ثانی بهیچ وجه احساس روحانی ندارند پس چه ثمری ازین حاصل بلکه سائر ملل تعجب و استغراب نمایند که این طفل رضیع را چرا در این آب غوطه دهند نه سبب تنبه طفل است و نه سبب ایمان و نه سبب ایقاض مجرد یک عادت است که مجری میدارند اما در زمان یوحناى معمدان چنین نبود بلکه حضرت یوحنا ابتدا نفوس را نصیحت میفرمود و بتوبه از گناه دلالت میکرد و بانتظار ظهور مسیح تشویق مینمود هر نفسی که غسل تعمید مییافت در نهایت تضرع و خشوع توبه از گناه میکرد و جسد خویش را نیز از اوساخ ظاهری طیب و طاهر مینمود و در کمال اشتیاق شب و روز آنافانا منتظر ظهور مسیح بود و دخول در ملکوت روح الله ... ممکن است آآن که احکام قرون اولی درینقرون اخیره جاری گردد واضح است که ممتنع و محال است و همچنین بعد از قرون کثیره که بگذرد مقتضای قرون حالیه موافق قرون آتیه نباشد و لابد از تغییر و تبدیل است در اروپا احکام متصلا تغییر و تبدیل کند ... مثلا حکم تورات است که اگر سبت را کسی بشکند حکم قتل است بلکه ده حکم قتل در تورات است حال در قرون حالیه ممکن است این احکام اجراء گردد واضح است که ممتنع و مستحیل است .

و در مفاوضات است قوله العزيز ملل بوذیه و کنفوشیه ابا بر معتقدات و عبادات مطابق اصل باقی و بر قرار نماندند ... تا آنکه منتهی عبادات صور و تمائیل گردید ... حضرت مسیح بکرات و مرات توصیه بوصایای عشره در تورات و اتباع آن فرمودند ... و از جمله وصایای عشره این است که صورت و تمائلی را پرستش منما حال در کنائس بعضی از مسیحین صور و تمائیل کثیر موجود پس واضح و معلوم شد که دین الله در میان طوائف بر اساس اصلی بر قرار نماند بلکه بتدریج تغییر و تبدیل نماید تا آنکه بکلی محو و نابود گردد و لهذا ظهور جدید شود ... ملاحظه کنید که اساس دین مسیح چگونه فراموش گردیده و بدعتها بمیان آمده مثلا حضرت مسیح منع از تعدی و انتقام فرموده بلکه امر بخیر و عنایت در مقابل شر و مضرت نموده حال ملاحظه نمائید که در نفس طائفه مسیحیان چه جنگهای خونریز واقع .